

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

داکتر عباس آزادیان



مهاجرت و پناهندگی

به ادامه گذشته

فصل سوم

چه هنگام میزیسته ام؟

کدام بالیدن و کاستن را

من

که آسمان خودم

چتر سرم نیست؟

احمد شاملو – هجرانی

تغییر همیشه اضطراب آور است و تنش را. مطالعات بیشمار نشان میدهند که حتی تغییرات مثبت و شادی آور نیز با اضطراب و تنش همراه میباشند. برای مثال ارتقا مقام و یا ازدواج علی رغم اینکه تغییراتی مثبت تلقی میشوند سطح نگرانی فرد را بالا میبرد و در صورتی که تنش از حد بگذرد میتواند باعث بیماری روحی و روانی بشود.

پس تغییرها همانگونه که میتوانند منشا امید و آرزو، شور و اشتیاق و باعث بالا رفتن انرژی باشند، میتوانند عامل اضطراب، افسردگی و بیماریهای جسمی مختلف نیز بشوند.

بعضی جنبه های دیگر تغییر هم میتواند میزان اضطراب را بالا ببرد:

۱- اگر فرد نتواند از تمامی منابع ممکن برای مقابله با مشکلات استفاده ببرد، میزان اضطراب و فشار روانی او میتواند بالاتر برود. این ناتوانی در مهاجرت امری شایع است. خانواده گسترده ای که میتواند در موقع لزوم به فرد کمک کند در نزدیکی او نیست تا در موقع لزوم یار و یاور او باشد.

۲- اگر فرد نتواند از تمامی سیستمهای دفاع عملی و روحی خود استفاده کند میزان اضطراب و تنش در او بالاتر میرود. این ناتوانی در مهاجرت امری شایع است. افراد امکانات تخلیه عصبی کمتری دارند. وقت کافی برای آرام گرفتن ندارند، به اندازه کافی دوست دور و بر خود ندارند تا از آنها کمک بگیرند و آرامش بیابند. با امکانات محیط جدید خود نگرفته اند و نمیتوانند برای آرامش یافتن از آن امکانات بهره بگیرند.

۳- هنگامی که سنگینی بار تصمیم به مهاجرت بالا است، استرس مهاجرت بسیار بیشتر میشود. خانواده ای که همه پلها را پشت سر خراب کرده است و امکان بازگشت ندارد، وقتی برنامه هایش طبق پیش بینی انجام نمیشود، ترس و اضطراب بیشتری را تجربه میکند.

چند نفر از اعضای یک خانواده از مراجعان منند. پدر این خانواده که نقاش برجسته ای بوده در اثر فشارهای زیادی که بر او وارد شده بود جان خود را از دست میدهد. کودکان او خانه خود را میفروشند و اقدام به مهاجرت میکنند. اعضای این خانواده در ترکیه دچار مسائل و مشکلات بیشماری میشوند. پولهای آنها خورده میشود و با فقر و مشکلات متعددی دست و پنجه نرم میکنند. از شدت فشار یکی از اعضای خانواده دچار بیماری شدید میشود. بیماری قبلی یک عضو دیگر خانواده هم شدت میگیرد. علیرغم دشواریها بالاخره خود را به کانادا میروسانند. فشار مهاجرت برای این خانواده آنچنان شدید بوده است که الان همه آنها باید از کمکهای دولتی برای بقای خود استفاده بکنند و با توجه به شدت بیماری، امکان چاندانی برای بهبود وضعیت زندگی آنها هم مشاهده نمیشود. البته وقتی با آنها صحبت میکنم آنها شرایط کنونی خود را بسیار مثبت تر میبینند و آنرا به زندگی تحت فشار و زور در کشور خود ترجیح میدهند.

خانواده ای دو نفره وارد ترکیه شدند و از طریق سازمان ملل تقاضای پناهندگی کردند. این خانواده به دلیل فعالیتهای سیاسی و سابقه زندان امکان بازگشت به ایران را نداشتند. در مصاحبه اول خود در سازمان ملل تقاضای آنها رد شده بود. مصاحبه دیگری برای آنها ترتیب داده شده بود. اضطراب شدیدی بر این خانواده دو نفری حاکم بود. وقتی این دو متوجه شدند که زن حامله است اضطراب هر دوی آنها دو چندان شده بود. در زمان مصاحبه دوم این خانم که سه ماهه حامله بود در اتاق انتظار مینشیند و مرد برای مصاحبه میرود. مصاحبه تازه شروع شده بود که صدای جیغی می آید و تمام سالن به هم میریزد. از شدت اضطراب زن دچار خونریزی شده بود و جنین خود را همانجا در مقر سازمان ملل سقط کرده بود. آمبولانس خواسته میشود و زن را به بیمارستان میروسانند. از یک طرف که اهمیت این مصاحبه برای این خانواده بسیار زیاد بود که آنها امکان بازگشت به ایران را نداشتند. از طرف دیگر این خانواده از امکانات مالی

چندانی برای اقامت در ترکیه برخوردار نبودند و آینده احتمالی آنها در صورت عدم پذیرش در سازمان ملل بسیار تیره و تار میشد. حاصل این امر اضطراب شدیدی بود که این زوج و به خصوص این خانم دچار آن شده بود که منجر به سقط جنین شد. خوشبختانه در مصاحبه ای که بعداً ترتیب داده شد وضعیت دشوار سیاسی این خانواده در ایران از طرف سازمان ملل به رسمیت شناخته شد و در نهایت به کانادا مهاجرت کردند.

بر اساس مسائلی که مطرح کردم مشخص میشود که مهاجرت یکی از اضطراب آورترین تجاربی است که یک خانواده میتواند تجربه کند. مهاجرت باعث میشود که:

۱- خانواده از چهارچوبهای آشنای خود - شغل، محیط آشنا، همسایه های آشنا، آداب و رسوم آشنا، زبان آشنا و غیره - دور شود و به فضاهای جدید قدم بگذارد.

۲- خانواده ارتباطهای متعدد و گسترده ای را که داشته از دست میدهد. بسیاری از خانواده ها توان ایجاد ارتباطهای جدید را در محیط جدید نمی یابند.

۳- خانواده به دلیل مهاجرت، موقعیتهای و نقشهای اجتماعی که داشته اند را از دست میدهند. یادگیری و پذیرش نقشهای جدید اجتماعی امر آسانی نیست و مستلزم زمانی طولانی و صرف انرژی فراوانی میباشد.

۴- احساس حاشیه نشینی و از دور دستی بر آتش داشتن در میان خانواده های مهاجر امری نا آشنا نیست. ناآشنایی با فرهنگ جدید، به عهده گرفتن نقشهای اجتماعی جدید و معمولاً در سطحی پایینتر، و ضرورت یادگیری رفتارهای اجتماعی قابل قبول، فشارهای زیادی بر خانواده ها وارد میکند و آنها را از متن جامعه دور کرده و به حاشیه میراند.

۵- این تغییرات احساس سرگیجه شدیدی را در خانواده و به خصوص والدین به وجود می آورد. این احساس سرگیجه حاصل تغییر نقش اجتماعی، تغییر چهارچوب بینشی در مورد جهان و تغییرات روابط اجتماعی میباشد.

۶- احساس گم شدگی و سرگردانی و از دست دادن چهارچوبهای آشنا امری است که به طور مکرر در مهاجرت دیده میشود و در ادبیات مهاجرت هم انعکاس یافته و می یابد.

۷- در حالتهای شدیدتر و موقعیتهای بدتر، این واکنشهای منفی میتواند منجر به بیماریهای روحی و روانی شدیدی بشود و من در فصلی جداگانه به این بیماریها خواهم پرداخت.

این رانده شدن به حاشیه، تنها جنبه روحی ندارد و میتواند حالت فیزیکی و جغرافیایی نیز به خود بگیرد. بسیاری از خانواده های مهاجر در مناطقی ساکن میشوند که میزان بیکاری در آن بالا است و مواد مخدر و جنایت در آن مناطق غوغا میکند.

مردی که مدتها بیمار من بود با حالت بسیار نزار و وحشتزده به من مراجعه کرد. تقاضا کرد که سایر اعضای خانواده او را ببینم و نامه ای هم برای تغییر مکان خانه اش به او بدهم. اعضای این خانواده ۷-۸ سالی است که به کانادا مهاجرت کرده اند. این خانواده پر جمعیت در فقر شدید به سر میبرند زیرا نه پدر و نه مادر توان کار کردن ندارند.

خانواده از امکانات دولتی و از جمله خانه دولتی استفاده میکرد. متأسفانه خانه آنها در منطقه ای نا امن قرار داشت. او چنین نقل میکرد که روزی با بچه های خود در چمن جلوی خانه مشغول بازی بودند. همسایه بغلی هم بساط مرغ و همبرگر را برپا داشتند و جلوی خانه از هوای خوب استفاده میکردند. ماشینی با سرعت زیاد می آید و جلوی آن خانه متوقف میشود. پنجره های ماشین پایین می آید و از درون ماشین شروع به تیر اندازی میکنند. در جلوی چشم این خانواده دو نفر کشته میشوند و دو نفر هم زخمی میشوند. این پدر میگفت که پسر دو ساله اش میترسد از خانه خارج بشود و وقتی ماشین را پلیس میبیند شروع به گریه میکند.

مشاهده خشونت در کشور های جدید به خصوص برای کسانی که خود شاهد خشونت بوده اند و یا در معرض خشونت قرار داشته اند عوارض شدیدتری در بردارد. کسانی که در زندان بوده اند و شکنجه شده اند، کسانی که به میدان جنگ رفته اند و شاهد کشت و کشتار دوستان خود بوده اند و احتمالاً خود مجروح هم شده اند و یا کسانی که شاهد بمبارانهای مکرر هوایی و یا جنگهای شهری بین گروهها بوده اند وقتی شاهد خشونتهای جدید میشوند بیشتر در معرض آسیب هستند. خانواده هایی که در مناطق حاشیه ای و فقیر زندگی میکنند بیشتر در معرض خشونتهای این چنینی قرار دارند.

متأسفانه این تجارب حالت استثنایی ندارند و بسیار شایع میباشند. در یک مطالعه در آمریکا حدود ۴۰٪ از افرادی که مورد مصاحبه قرار گرفته بودند گزارش کردند که یا مورد خشونت قرار گرفته اند و یا شاهد خشونت بوده اند.

متأسفانه گاه گاه خود مهاجران و به خصوص کودکان آنها دست به خشونت میزنند. خشونت در این جوانان علل مختلفی میتواند داشته باشد و من در فصل بعدی به آن خواهم پرداخت. هم اکنون چند مراجع نوجوان و جوان دارم که مشکلات فراوانی با قانون داشته اند. جوانی ۱۵ ساله وقتی به من مراجعه کرد ۳۳ مورد اتهام داشت. جوان دیگری که بارها دچار مشکل قانونی شده بود به دلیل خشونت خود، در اقدامی دردناک، بعد از درگیری لفظی با یکی از هم مدرسه ایهای خود، تفنگی را از خانه یکی از دوستان می رباید و برای حمله به مدرسه میرود تا به قول خودش حساب کسی را که با او اختلاف داشت کف دستش بگذارد. طبیعتاً دستگیر میشود و مجبور میشود مدتها در زندان به سر ببرد.

متأسفانه کسانی که اینگونه مشکل قانونی پیدا میکنند همیشه مورد سوظن میباشند و همیشه اولین نفری خواهند بود که مورد بازخواست پلیس قرار میگیرند. پسر ۱۷ ساله ای که چندین بار در درگیریهای مدرسه نقش داشته و مدت حبس تعلیقی خود را میگذراند میگفت که هنگامی که در ایستگاه منتظر اتوبوس بود، درگیری در محوطه مدرسه که نزدیکی ایستگاه اتوبوس بود، در میگیرد. پلیس می آید و از آنجا که او برای پلیس شناخته شده بود دستگیر و به بازداشتگاه برده میشود و قرار برایش صادر میشود و از آن مدرسه هم اخراج میشود. این موضوع خود مشکلات جدیدی برای او به وجود آورد.

همانطور که اشاره شد مسائل مهاجرت بسیارند. متأسفانه اکثر خانواده ها امکان نشستن و بررسی کردن عواقب روحی و روانی مهاجرت و ارزیابی تأثیرات مهاجرت بر ساختار خانواده خود را نداشته اند. هنگامی که خانواده مهاجر وارد کشور جدید میشود والدین باید انرژی خود را در درجه اول صرف تأمین نیازهای اساسی خانواده یعنی پیدا کردن محل مناسب برای زندگی، پیدا کردن شغل و گذاشتن غذا سر سفره خانواده و گذاشتن بچه ها به مدرسه بکنند و در نتیجه توان و وقتی برای بررسی این عواقب برایشان باقی نماند. از طرف دیگر عادت به خودکاو و بررسی عینی مشکلات

خانواده در ما رشد نکرده است. متأسفانه توجه به مسائل هنگامی در اولویت مسائل ما قرار میگیرد که خانواده دچار مشکلات متعددی شده و زمان برای بررسی و پرداختن به مشکلات گذشته است.

تأثیر این فشارها و تنشهای حاصله میتواند این واقعیت تلخ باشد که هر چند مهاجران برای ایجاد زندگی بهتر برای خود و خانواده خود دست به سفر میزنند، درصد قابل توجهی از آنها حاصلی جز در هم شکستن خانواده و به هدف نرسیدن نصیبشان نمیشود. در مواردی این شکست و سرخوردگی به شکل افسردگی شدید و یا حتی توهم بیمارگونه خود را بروز میدهد.

شکی نیست که مهاجرت امکانات جدیدی به وجود می آورد و من در فصلهای گذشته به بعضی از این امکانات اشاره کرده ام و امکان موفقیت را نشان داده ام. موفقیت‌های بسیاری از مهاجران نشان میدهد که مهاجرت امکانات فراوانی در اختیار خانواده های مهاجر قرار میدهد ولی تنشهای متعددی را هم در خود دارد. تنها آگاهی پیشاپیش از وجود چنین دشواریها و برخورد سریع با آنها هنگامی که مسائل پیش می آیند میتواند امکان تطابق مثبت تر با مسائل و مشکلات مهاجرت را به وجود آورد. آگاهی از برخوردهای ناهنجار احتمالی و آگاهی از عوارض احتمالی این برخوردها به والدین امکان میدهد که با کنترل منطقی و از نزدیک کار و درس کودکان و سرپرستی مستقیم آنها، و نیز با الگوی مناسب بودن در برخورد با این رفتارهای ناهنجار جامعه میزبان و با دادن عشق و امید بی پایان، امکان موفقیت خود و کودکان خود را، علی رغم این نا ملایمات، فراهم کنند.

نامه خانمی از انگلستان به خوبی این جنبه های مثبت و منفی مهاجرت را نشان میدهد:

"تو ایران که بودم آدمهای افسرده بیشتری میدیدم. در ایران همه چیز داشتم، ماشین، کار خوب، دوستهای فابریک. اینجا که اومدم همه اونها رو از دست دادم. با هزار بدبختی دوباره از صفر شروع کردم. اونم در اوج تنهایی و دلنگی. مجبور شدم برای امرار معاش هر جور کار سبکی را قبول کنم. تجربیات بسیار تلخی را تجربه کردم. اما علی رغم همه اینها الان خوشحالم از راهی که انتخاب کردم. ارزش همه آن سختیها را داره. برابری، انصاف و عدالت را به معنای واقعی در اینجا میبینم. تمام چیزهایی که از دست داده بودم دوباره بدست میارم به علاوی آزادی به معنای واقعی. من وطنم را ترک نکردم، وطنم منو از خاک خودش بیرون کرد.... حاضر نیستم حتی یک ثانیه در ایران دوباره زندگی کنم."

اسماعیل خویی در شعر صبحانه احساس تنهایی در غربت را به شکل موجز و زیبایی بیان کرده است:

بیدار میشوم.

بیرون

خورشید هست:

اما نه روی شانه البرز کوه

بر میز،

جای خالی یک فنجان؛

پهلوی آن

فنان سرد تنهایی؛

لبریز

از

قهوه سیاه اندوه